

«راه و رسم زندگی وحشیان...»

آداب و رسوم مسحورکننده

از کوهستانهای کانادا تا نگرسا، جوامع سرخپوست سفیدپوستانی را که در میانشان استقرار می‌یافتند پیوسته پذیرا می‌شدند. فقط گذشت زمان می‌توانست پدیده‌ای چنین نگران‌کننده را برای مقامات مستعمره قابل درک کند که فقط وقتی به‌راهمانا، مترجم یا به‌عقد قرارداد با قبیله‌ای نیاز داشتند توجهشان به‌این مهاجران سرخپوست شده جلب می‌شد. در قرن هجدهم، گروههای شکارچی فرانسوی که در قبال پیرامون «دریاچه‌های بزرگ» به‌سر می‌بردند جامعه نیرومند دو رنگی را پدید آوردند.

گیوم سن ژان دوکروکوور (G.S.-J. de Crèvecoeur) در کتابش به‌نام نامه‌های یک کشاورز امریکایی (1787) نوشته است: «بنابر این در نظام اجتماعشان چیزی بسیار مسحورکننده وجود دارد، چیزی که از جاذبه آداب و رسوم و سنن ما نیرومندتر است و سبب می‌شود که هزاران اروپایی به‌خواست خود راه و رسم وحشیان را در پیش بگیرند.» این گریایی که گیوم سن ژان دوکروکوور را در بحیرت افکنده است در قدرت جذب، تامل بسیار زیاد جامعه سرخپوست و نظام فرزند خواندگی‌شان که در بیشتر قبایل وواج داشت، نهفته بود. پیوندهایی که از طریق فرزند خواندگی برقرار می‌شدگستی نبود، در طول کشمکشهای استعماری اسرای سفید پوست در دهکده‌های سرخپوستان ماهیا و سالها اقامت می‌کردند. پس از گذراندن مراسم فرزند خواندگی در زندگی روزانه سرخپوستان سهم می‌شدند و معیبات خانواده جدید شامل حالشان می‌شد.

حتی پس از آزاد شدن فرزند خوانده نیز، بستگان سرخپوست که نگران سلامت اسیر سابق بودند پدید آمدن خانواده او می‌آمدند و در شادی باز پیوستن او به‌خانواده و آشناتانش سهم می‌شدند. یکی از سران قبیله داویر به‌انگلیسیها گفته بود: «علاقه ما به‌شما از علاقه شما به‌ما بیشتر است، چون با اسرا مانند فرزندان خود رفتار می‌کنیم.»

می‌کنیم.»

مأموریت استعمارگران به‌اشغال اراضی محدود نمی‌شد. آنان هدف اجتماعی وسیعتری را دنبال می‌کردند. می‌خواستند وحشیان را مسیحی و تربیت کنند. می‌خواستند آنچه را که مونتینی «دنیای کودکان» می‌نامید، متشدن کنند، جهانی انعطاف‌پذیر «به‌حالت طبیعی» در برابر فاتحان گسترده بود. این احساس در نخستین تماسها تقویت شد، چون سرخپوستان به «تازه‌واردان» به‌چشم موجوداتی فوق‌طبیعی نگاه می‌کردند.

اما دوران غافلگیریها و الوهیت سفیدپوستان به‌سرعت سپری شد و سرخپوستان دریافتند که روابطشان با فاتحان محتوایی ایدئولوژیک دارد. از قرن هفدهم متعارض ایدئولوژیک در بطن جامعه مستعمره پدیدار شد، ولی برخلاف انتظار سمت و سوی جاذبه تغییر کرد: مبلغان، حکام، بازرگانان و افسران با کمال حیرت می‌دیدند که گذشته از آنکه مهاجرنشینان با سرخپوستان رفت و آمد می‌کنند و «راه و رسم وحشیان را در پیش گرفته‌اند»، کسانی که از اسارت سرخپوستان آزاده شده‌اند نیز ترجیح می‌دهند که نزد آنان بمانند و مرزنشینان «مانند وحشیان زندگی می‌کنند». در واقع، به‌نظر می‌رسید که انعطاف فرهنگی کاملاً محقق یافته باشد، منتها نه در جهت مطلوب استعمارگران.

یکی از شگفتیهای مهم کشف دنیای جدید فهم این نکته بود که فرهنگ اروپایی از فرهنگهایی که قصد تسلط بر آنها را داشت شکست خورده است. جاذبه جامعه سرخپوست نگران‌کننده بود. با آنکه فقط اقلیتی را تحت تأثیر قرار می‌داد، اما سبب می‌شد که در بسیاری از عقاید پذیرفته شده تردید ایجاد شود. سرخپوستان در قرن هفدهم، مهاجران یهودی که از میان افسار تهدیدت برخاسته بودند، فرهنگی شگفتی و «اشادتی» و احساس مهم مساوات‌طلبی را با خود به‌آرمان آوردند. آنان با سرخپوستان احساس نزدیکی می‌کردند. از طریق حرکات و رفتار و تشابه بعضی از ارزشهای تنگدست‌ترین مهاجران با سرخپوستان بین این دو گروه ارتباط برقرار شد. هر چند همین مهاجران گاه به‌شدت با «وحشیان» به‌مقابله بر می‌خاستند. درصورت سرخپوست شدن سفید پوستان متفاوت بود و از تقلید از پوشاک سرخپوستان تا خالکوبی، از همبست شدن با اسکواها (زنان سرخپوست ساکن امریکای شمالی) در جنگلی دور افتاده تا عضویت در قبیله، از مرزنشینان خوانشی جامعه مستعمراتی تا دو رنگه‌های سفور را بر برسی مخرج.

برگرفته از:

'Indianisation des Blancs: Nous sommes tous des sauvages... Regard sur une séduction oubliée'

(سرخپوست شدن سفید پوستان: همه ما وحشی هستیم... نگاهی به‌فراموشی فراموش شده) نوشته لویی راکین

Destin Crééole, Cinq Siècles de Rencontre avec les Amérindiens, Université d'Abitibi-Témiscamingue, 1972